

سیری در تحول اندیشه سیاسی جلال آل احمد (۱)

✦ مرتضی باقیان

<http://www.irdc.ir/fa/content/14192/default.aspx>

فعالیت سیاسی جلال در خلال سالهای پس از انشعاب تا کودتای ۱۳۳۲ در کنار خلیل ملکی و در چهارچوب حزب "نیروی سوم" و سپس "زحمتکشان ملت ایران" و در دوره پس از جدایی از بقایی، در قالب حزب "زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم" در مخالفت با حزب توده و حمایت از دکتر مصدق (در جریان ماجرای ملی شدن صنعت نفت) تداوم یافت.

جلال الدین سادات آل احمد، معروف به جلال آل احمد، فرزند سید احمد حسینی طالقانی به سال ۱۳۰۲ در خانواده‌ای مذهبی در تهران به دنیا آمد. پدربزرگ، پدر، برادر بزرگتر و افراد دیگری از خانواده اش از جمله آیت الله طالقانی (پسر عموی وی) در کسوت روحانیت بودند. روی کار آمدن رضا خان و تغییرات پس از آن، تاثیر فراوانی بر زندگی این خانواده داشت. در حالیکه شاه جدید با تمام قدرت در صدد تغییر ستنهای جامعه ایرانی برآمده و سیاست غربی‌شدن را با سرعت در پیش گرفته بود، خانواده جلال با امتناع از پذیرش قوانینی چون کشف حجاب و خودداری پدر از پوشیدن البسه جدید، مقاومت و خانه نشینی را برگزیده و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و روانی ناگوار آن را پذیرفتند.

پدر که دل خوشی از اصلاحات غربی و گمراه کننده رضا خانی نداشت، تمایلی به تحصیل جلال در مدارس جدید - که ممکن او را به انحراف بکشاند- نشان نداد و لذا پسر، مدرسه را ترک گفته به بازار رفت تا ساعت سازی و سیم کشی و چرم فروشی بیاموزد. با وجود این میل به تحصیل، او را به سوی کلاسهای شبانه دارالفنون سوق داد و اینگونه بود که «روزها کار، ساعت‌سازی بعد سیم‌کشی برق و بعد چرم‌فروشی و از این قبیل ... و شب‌ها درس ... و همین جوری‌ها دبیرستان تمام شد و توشیح دیپلمه آمد زیر برگه ی وجودم . در سال ۱۳۳۲» [۱]. پس از آن، همانگونه که از شأن خانوادگی بر می‌آمد و پدر نیز انتظار داشت و از وجنات و سکنات این جوان سخت پایبند مذهب هم به خوبی پیدا بود، آماده طلبگی شد. به این منظور در سال ۱۳۳۲ به نجف اشرف عزیمت نمود تا فرزند خلیف شود و وارثی برای منبر و محراب پدر. از قضای روزگار حال و هوای حوزه علمیه نجف با طبع حساس و روح بلند پرواز این جوان ۲۰ ساله سازگار نشد، لذا بار و بنه اش را بست و راهی تهران شد تا از این پس زندگی او وارد مرحله ای جدید و متفاوت گردد.

اگر چه رسوخ افکار چپ از مدتها پیش در ایران آغاز شده بود و عده‌ای روشنفکران به آن گرایش یافته بودند اما با توجه به سرکوبهای شدید دوره رضا شاه، دستگیری متفکران اصلی این جریان و همچنین تبلیغات وسیع بر ضد این قبیل اندیشه ها در میان مردم، مجالی برای فعالیت آشکار و سازماندهی شده حامیان آن باقی نمانده بود. با اشغال ایران توسط متفقین و حذف رضاشاه از صحنه، در پرتو خلاء قدرت حاصل شده، آزادی زندانیان سیاسی چپ، اشغال بخشی از خاک ایران توسط اتحاد جماهیر شوروی و حمایت آن دولت از مارکسیستهای ایرانی، همگی زمینه مساعدی جهت توسعه و سازماندهی فعالیت مارکسیستی فراهم آورد و در ماههای اولیه پس از سقوط رضا شاه، حزب توده بعنوان یکی از شاخص‌ترین احزاب سیاسی تاریخ ایران تأسیس گردید و مأمونی برای جذب روشنفکران

مستعدی شد که در آن سالها در جستجوی راهی برای رهایی از استبداد، استعمار و عقب‌ماندگی سیاسی و اقتصادی ایران، تنها مسیر را در دل‌بستگی به آرمانهای سوسیالیستی و تبلیغات پرهیاهوی پیرامون این تفکر، یافته بودند.

« از سال های آخر دبیرستان با حرف و سخن های احمد کسروی آشنا شدم و مجله " مرد امروز " و " تفریحات شب " و بعد با مجله " دنیا " و مطبوعات حزب توده ... و با این دستمایه ی فکری ، چیزی درست کرده بودیم به اسم انجمن اصلاح. کوجه انتظام ، امیریه و شب ها در کلاس هایش مجانی فنارسه درس می دادیم. و عربی و آداب سخنرانی. و روزنامه دیواری داشتیم ، به قصد واریسی کار احزابی که همچو قارچ روییده بودند. هر کدام مامور یکی شان بودیم و سرکشی می کردیم به حوزه ها و میتینگ هاشان ... و من مامور حزب توده بودم.» [ii][۲]

در همین اوضاع و احوال، جلال با بریدن از خانواده و سنتهای آن و مراوده با همفکران جدید، به تدریج قدم در راهی نهاد که پس از یک سال به عضویت در حزب توده ختم گردید. وی از سال ۱۳۳۳ با عضویت در حزب توده، خود را به عنوان یکی از فعالان فرهنگی و ادبی این حزب مطرح ساخته و پله های ترقی را به سرعت طی کرد و تا آنجا پیش رفت که به سردبیری مجله "مردم" بعنوان ارگان این حزب رسید. فعالیتهای ادبی وی نیز بر پدیدآوردن داستانهای کوتاهی متمرکز شد که بر مسائل کارگری و نقد سنتهای جامعه ایرانی تاکید داشت. زبان ساده، استحکام در کلام، دقت در توصیفات، شیوه‌ای خاص در بیان، کاربرد زبان عامیانه و نقدی گزنده و تاثیرگذار، همگی بیانگر سبک جدیدی در داستاننویسی ایرانی بود که جلال را به عنوان نویسنده‌ای جوان و خوش آئینه معرفی نمود. داریوش آشوری در این باره چنین می‌نویسد: «جلال آل احمد با تجربه ۲۴ سال نویسنده‌گی - که از سال ۱۳۳۴ آغاز شد و تا سال ۱۳۴۸ ادامه یافت - و نوشتن بیش از سی اثر خود را به عنوان یکی از چهره‌های ماندگار در عرصه ی داستان‌نویسی نوین ایران تثبیت کرد. وی با ترکیب ساده‌نویسی نثر هدایت و دهخدا با برخی از خصوصیات نثر سده‌های چهارم و پنجم و مایه‌ای از نثر فردینان سلیمه با چاشنی سلیقه و استعداد و شخصیت خویش، نثر خود را آفرید. ساده‌نویسی و گرایش به زبان گفتار که از مشروطیت به این سو آغاز شده بود در آل احمد به کمال رسید. [3]iii

با این حال وفاداری جلال به حزب توده نیز دیری نپایید. همانگونه که ذکر شد این حزب در ابتدا با شعار حمایت از مردم ستمدیده و مبارزه با استعمار و امپریالیسم جهانی پا عرصه سیاسی ایران نهاد و عده بسیاری از کسانی که در آرزوی رهایی از استعمار و امپریالیسم غرب بودند را به سوی خود جلب نمود، ضمن آنکه اتحاد جماهیر شوروی بعنوان حامی و مددکار ملل تحت ستم معرفی می‌شد. اما علیرغم این تبلیغات هر چه زمان می‌گذشت، ماهیت شوروی به عنوان یک دولت امپریالیستی و سرشار از خوی استعماری، بیشتر فاش می‌شد و سرسپردگی حزب توده به این قدرت به جای پیگیری آرمانهای ملت، نیز بر وجدانهای بیدار آشکارتر می‌گشت. از هنگامه فائله نفت شمال و تلاش حزب توده در جهت تامین منافع اتحاد جماهیر شوروی، این امر بصورت مسئله ای آزار دهنده مطرح شد و بعدها طی ماجرای فرقه دمکرات آذربایجان و تمایلات جدایی طلبانه آن، اهداف استعماری اتحاد جماهیر شوروی و سرسپردگی حزب توده به آن، بر هیچ کس پوشیده نماند. حمایت‌های حزب توده از منافع شوروی در این مسائل نیز از مهمترین دلایلی بود که در سال ۱۳۳۶ موجبات انشعاب در حزب توده را فراهم نمود. سردمداران این انشعاب خلیل ملکی و یارانش از جمله جلال آل احمد بودند.

«انشعاب در آذر ۱۳۲۶ اتفاق افتاد. به دنبال اختلاف نظر جماعتی که ما بودیم - به رهبری خلیل ملکی - و رهبران حزب توده که به علت شکست قضیه ی آذربایجان، سخت دنبال روی سیاست استالینی بودند که می‌دیدیم به چه بواری می‌انجامید. پس از انشعاب یک حزب سوسیالیست ساختیم که زیر بار اتهامات مطبوعات حزبی که حتی کمک رادیومسکو را هم پشت داشت، تاب چندانی نیاورد. و منحل شد. و ما ناچار شدیم به سکوت» [۴].

مقام معظم رهبری در این خصوص چنین نقل کرده اند :

من یادم نیست که این حرف را از خودش شنیدم، یا دوستی برای من نقل می‌کرد. سال چهل و هفت ایشان به مشهد آمده بود. در جلسه‌ای که با آن مرحوم بودیم، از این حرفها خیلی گذشت. احتمال می‌دهم خودم شنیده باشم، احتمال هم می‌دهم کسی از او شنیده بود و برای من نقل می‌کرد. می‌گفت: ما در اتاقهای حزب توده، مرتب از این اتاق به آن اتاق جلو رفتیم - منظورش این بود که مراحل حزبی را طی کردیم و به جایی رسیدیم که دیدیم از پشت دیوار صدا می‌آید! گفتیم آنجا کجاست؟ گفتند اینجا مسکو است! گفتیم ما نیستیم؛ برگشتیم. یعنی به مجرد این که در سلسله مراتب حزبی احساس کردند که این وابسته به خارج است، گفتند ما دیگر نیستیم. بیرون آمدند و با خلیل ملکی و جماعتی دیگر، نیروی سوم را درست کردند؛ مخلصها آنجا بودند. این دوره، تا حدود دوران «دکتر مصدق» و بعد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت. [۵]

انشعاب این عده از حزب توده جزء اتفاقات مهم فکری و سیاسی آن سالها به شمار می‌رود که نقش به سزایی در شکل‌دهی به جریانات فکری چپ ایران تا به امروز داشته است. زیرا در شرایطی که اتحاد جماهیر شوروی و حزب توده در تلاش بودند تا کلیه تفکرات چپ در ایران به زیر چتر این حزب درآمده و تفسیر مورد پذیرش آنان از چپ در جامعه رواج یابد، این انشعاب و پس از آن شکل‌گیری حزب "نیروی سوم" و "زحمتکشان" تلاشی بود در راستای ارائه قرائتی مستقل، بومی (و حتی بعدها متناسب با مذهب) از تفکرات سوسیالیستی در ایران، ضمن آنکه دسته اخیر، به هیچ وجه مایل نبود خود را در بند مطامع اتحاد جماهیر شوروی در آورد. این کوششها بعدها از سوی پیروان این مکتب، روندی رو به گسترش یافت بطوریکه رد پای آن تا به امروز نیز در تاریخ معاصر قابل پیگیری می‌باشد و همانگونه که گفته شد آل احمد در بنیان‌گذاری این حرکت نقشی غیر قابل انکار داشت.

به هر حال فعالیت سیاسی جلال در خلال سالهای پس از انشعاب تا کودتای ۱۳۳۲ در کنار خلیل ملکی و در چهارچوب حزب "نیروی سوم" و سپس "زحمتکشان ملت ایران" و در دوره پس از جدایی از بقایی، در قالب حزب "زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم" در مخالفت با حزب توده و حمایت از دکتر مصدق (در جریان ماجرای ملی شدن صنعت نفت) تداوم یافت.

ادامه دارد . . .

پی نوشتها

[1] i - آل احمد، جلال، یک چاه و دو چاله و مثلا شرح احوالات، تهران: فردوس، ۱۳۷۶، ص ۴۸

[2] ii - آل احمد، یک چاه و دوچاله، ص ۴۹

[3] iii - دهباشی، علی، **یادنامه جلال آل احمد**، انتشارات پاسارگاد، تهران: انتشارات به‌دید، ص ۱۹۷

[4] iv - همان، ص ۵۰

[5] v - بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان دانشگاه تهران ۷۷/۲/۲۲

<http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2888>

سیری در تحول اندیشه سیاسی جلال آل احمد (۲)

✦ مرتضی باقیان

<http://www.irdc.ir/fa/content/14193/default.aspx>

غرب‌زدگی جلال چند کار مهم برای جامعه ایران انجام داد: نخست آنکه از راه فراهم آوردن یک تراز نامه انتقادی از کارنامه صد ساله روشنفکری در ایران، مسائل پیچیده‌ای که این جامعه در حال تغییر با آن دست به‌گریبان بود را به سادگی توضیح داد. دوم آنکه با مطرح ساختن دوباره مسئله هویت ملی و قومی یک آلترناتیو بومی‌گرایانه را در برابر دیدگاه انترناسیونالیستی نیروهای چپ ایرانی که در آن برهه از قدرت زیادی برخوردار بودند، علم کرد؛ و سوم آنکه غرب‌زدگی با ارائه یک مسئله سوزناک برای دوران و آداب و رسوم که می‌رفتند تا رفته رفته از خاطره‌ها زدوده شوند کفه ترازو را بسوی یک گفتمان جهان‌سومی که نسبت به آنچه غرب برای عرضه داشت شکاک بود، سنگین‌تر کرد و چهارم آنکه به روشنفکران ایرانی تلنگری زد تا به خود آیند.

کوتادی ۲۸ مرداد و حوادث پس از آن، دوره‌ای از خفقان و سردرگمی برای روشنفکران ایرانی به ارمغان آورد. رژیم کودتا برای چند سال تمامی تلاش خود را در راستای سرکوب مخالفان سیاسی متمرکز ساخت و عملاً امکان فعالیت سیاسی خارج از حیطه خواسته‌های حکومت وجود نداشت. در حالیکه هر دو دوره فعالیت‌های سیاسی جلال در حزب توده و همچنین دولت ملی مصدق با شکست مواجه شده بود، وی در این چند سال سکوت سیاسی راه جدیدی برای مبارزه با استبداد و عقب ماندگی جامعه ایران جستجو می‌کرد چرا که او خود به عینه دیده بود که بلوک غرب و شرق بعنوان نمایندگان دو جریان عمده فکری قرن بیستم، جز عقب‌ماندگی و وابستگی، حاصلی برای این ملت نداشتند و از سوی دیگر نیز بیگانگی و عدم سنخیت این اندیشه‌ها با شرایط جامعه و نیازهای آن، روز به روز بیشتر هویدا می‌شد.

به همین مناسبت یکی از اولین گامها برای پردازش ایده‌های بومی در میان روشنفکران ایرانی را جلال برداشت، این گام نخستین بی شک می‌بایست با انتقاد از رسوخ و پرستش اندیشه‌های غربی آغاز می‌شد و کتاب "غرب زدگی" جلال این رسالت را به بهترین وجه به انجام رساند. وی در آغاز دهه ۱۳۴۰ با انتشار این کتاب، جامعه روشنفکری را تکان داد. آل احمد مفهوم غرب زدگی را از فردید به عاریت گرفت، آنرا بسط داد و تفسیری همه فهم از آن ارائه نمود. [1]۷ به تعبیر خود او «حرف اصلی این دفتر در این است که ما نتوانسته ایم شخصیت فرهنگی - تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم جبریش حفظ کنیم، و مضمحل شده ایم» [۲]۷ و همانطور که خودش تصریح می‌کند: «تضاد اصلی بنیاد های سنتی اجتماعی ایرانی ها با آنچه به اسم تحول و ترقی دارد در این مملکت می گذرد، محرک صلی او برای نوشتن غرب زدگی شده است» [3]۷. به عبارت بهتر "غرب زدگی" نقدی بود بر تقلید بی و چون چرای روشنفکران ایرانی از تفکرات وارداتی، بدون توجه به شرایط و نیازهای جامعه خودی، از همین رو وی هیچ تفاوتی میان بلوک غرب و شرق قائل نمی‌شد، کما اینکه منظور وی از غرب‌زدگی نیز، غرب جغرافیایی نبود، بلکه منظور، جهان توسعه‌یافته‌ای بود که بقای خود را در رسوخ و چیرگی بر جهان توسعه نیافته و مکیدن منابع و وادار نمودن آنان به تسلیم می‌دانست و از این حیث آل احمد شوروی را نیز جزئی از جهان غرب تلقی می‌کرد. بر این اساس وی معتقد بود گام نخستین برای دست یابی به پیشرفت، استقلال فکری و دوری از تقلیدهای بی‌محتوا از فرهنگ و اندیشه غربی است. از نظر او: «غرب زده انسان پا در هوایی است که نه رابطه‌ای با گذشت زمان دارد و نه درکی از آینده. غرب زده هرهری مذهب است و به هیچ چیز اعتقاد ندارد. نان به نرخ روز خور و راحت طلب و بی-شخصیت و بی‌تخصص و قرتی و... است.» [۴]۷

این کتاب جرقه مهمی برای روشنفکری ایرانی در ابتدای دهه ۴۰ بود که خیانت غرب و شرق را به آرمانهای ملی و استقلال‌طلبانه ایرانی با تمام وجود حس نموده و قریب به یک دهه سرکوب از سوی دولتی دست نشانده را تجربه کرده بود. و این سرآغازی بود برای فصلی جدید از تاریخ تفکر معاصر ایرانی که یک دهه بعد آثار خود را پدیدار نمود.

غرب‌زدگی جلال آل احمد چند کار مهم برای جامعه ایران انجام داد: نخست آنکه از راه فراهم آوردن یک تراز نامه انتقادی از کارنامه صد ساله روشنفکری در ایران، مسائل پیچیده‌ای که این جامعه در حال تغییر با آن دست به گریبان بود را به سادگی توضیح داد. دوم آنکه با مطرح ساختن دوباره مسئله هویت ملی و قومی یک آترناتیو بومی‌گرایانه را در برابر دیدگاه اترناسیونالیستی نیروهای چپ ایرانی که در آن برهه از قدرت زیادی برخوردار بودند، علم کرد؛ و سوم آنکه غرب‌زدگی با ارائه یک مسئله سوزناک برای دوران و آداب و رسوم که می‌رفتند تا رفته رفته از خاطره‌ها زدوده شوند کفه ترازو را بسوی یک گفتمان جهان سومی که نسبت به آنچه غرب برای عرضه داشت شکاک بود، سنگینتر کرد و چهارم آنکه به روشنفکران ایرانی تلنگری زد تا به خود آیند و هژمونی فرهنگی بیگانه که می‌رفت تا بر حیات فکری و سیاسی و اقتصادی جامعه ایرانی سایه افکند، به رویارویی برخیزند. [5]۷ وی آن دسته از روشنفکران ایرانی را که به غرب بعنوان یک آترناتیو می‌نگریستند مسئول اصلی به وجود آمدن فضایی می‌دانست که آماده ورود و چیرگی غرب بود. [6]۷

با ایجاد فضای آزادتر در آغاز دهه ۱۳۴۰، نیروهای سیاسی مخالف حکومت شاه، پس از یک دهه سکوت و تجدید قوا با آرایشی جدید به میدان آمدند. در حالیکه از فردای کودتای ۲۸ مرداد، ایران به جولانگاه بیگانگان در حوزه

های نظامی، سیاسی، اقتصادی و بالاخص فرهنگی تبدیل شده بود، این بار جهت پیکان مخالفتها به سوی سرسپردگی ایران به غرب و تلاش برای رهایی از آن سوق می‌یافت. پیشگام این حرکت جدید نه روشنفکران، که روحانیون به رهبری امام خمینی (ره) بودند. در حالیکه سیاستهای جدید شاه در راستای گسترش فرهنگ غربی و سرکوب نهادهای سنتی در جامعه افزایش می‌یافت، حوزه های علمیه پس از مدتها دوری از سیاست، به مقابله با این اقدامات شاه برآمده و به مخالفت با سیاستهای غربگرایانه شاه پرداختند.

سال ۱۳۴۱ سالی سرنوشت ساز در تاریخ ایران به شمار می‌رفت و سرآغاز شکل جدیدی از مبارزات بر علیه حکومت استبدادی پهلوی بود. در حالیکه نیروهای سیاسی مخالف دوره‌های قبل، به شدت سرکوب شده و توان فعالیت‌های جدید را نداشتند و از سوی دیگر جامعه نیز اقبال چندانی برای پذیرش تفکرات آنان از خود بروز نمی‌داد، روحانیت توانست روح جدیدی در کالبد حرکت‌های سیاسی مخالف شاه بدمد؛ حرکتی که شعار اصلی آن مبارزه با غرب و غربی شدن جامعه ایران بود.

جلال آل احمد تحت تاثیر این تحولات جدید و آشنایی با امام خمینی (ره)، کتاب "در خدمت و خیانت روشنفکران" را نوشت که بار دیگر نقدی بود بر اقدامات روشنفکران ایرانی در یک قرن اخیر و دفاع از روحانیت به عنوان سدی در برابر این غرب زدگی و پیروی از حکومت‌های استعماری غرب. [7] به عقیده او رسالت روشنفکر تنها در دانستن نیست، بلکه در قبول مسئولیت هم هست و پذیرش مسئولیت ملازم با عمل است. آل احمد از غربزدگان می‌خواهد که باید از این وضعیت اسفبار غربزدگی عبور کرد و این منظور خرد با عمل فکری و عمل سیاسی و اجتماعی امکان پذیر نیست. برای عبور از خط غربزدگی، اگر باید اقدام به تفکر یا عمل سیاسی کرد، به یک اهتمام عملی نیاز دارد. او اعتقاد داشت که: «در سراسر تاریخ، روشنفکران، در اغلب، بنده قدرت‌ها بوده‌اند. یعنی خریده می‌شده‌اند به وسیله قدرت‌های روز» و از طریق آثارش در جست و جوی آن دسته از روشنفکرهایی بود که «خودشان را در اختیار طبقات محروم بگذارند». [8] ۷

در واقع او با انتقاد از روشنفکران سر سپرده به غرب، این بار نیروی جدیدی را برای پیشگامی در فعالیت‌های فکری و سیاسی معرفی نمود. وی با مراجعه به تاریخ مشروطه، نقش روحانیت در مبارزات ضد استبدادی را ستود و هوشیاری آنان برای تشخیص رد پای غرب در حرکات اینچنینی و مقابله با آن - نظیر آنچه شیخ فضل الله نوری برای آن کوشید- را یادآوری نمود و از روحانیت بعنوان سنگر بزرگی برای پرورش تفکر بومی و مقابله با نفوذ بی چون چرای غرب در ایران یاد کرد و بطور کلی نقش مذهب در این امر را بخوبی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. او که خود در خانواده‌ای روحانی پرورش یافته بود و مقاومت صادقانه آن با اصلاحات غربی رضاخانی و رنج‌ها و مشقات حاصل از آن با تمام وجود احساس کرده ، اینک که تنها راه نجات را در مبارزه با تسلیم فکری، فرهنگی و سیاسی به غرب می‌دانست، روحانیت را تنها قشری تشخیص می‌داد که قادرند با این نفوذ مقابله نموده و با توجه به مقبولیت در میان مردم ، خواهند توانست این مقاومت را به مقاومتی فراگیر تبدیل کنند. به نظر وی روحانیون با صلاحیت‌ترین پزشکانی هستند که می‌توانند این واکسن نجات دهنده هویت ایرانی را فراهم آورند [9] ۷. تاکید او بر مذهب شیعه به عنوان راه نجات، بعدها از سوی روشنفکران دیگری نظیر شریعتی - که بر نفوذ بی چون و چرای جلال بر خود اعتراف کرده‌اند - را به خوبی می‌توان تشخیص داد. امری که دهه بعد به انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ختم شد و با شکل‌های جدیدی به حیات خود ادامه داد.

تلاشهای آل احمد، زمینه های مساعدی برای پیوند میان روشنفکران و روحانیون - که تا پیش از این سنخیت و نقاط مشترک چندانی برای فعالیت با یکدیگر نداشتند- در دهه ۱۳۵۰ فراهم کرد؛ روی آوردن آل احمد به مذهب بیانگر چرخش ایدئولوژی طیف گسترده‌ای از روشنفکران ایرانی بود. اندیشه‌های ضد مذهبی روشنفکران کم‌کم جای خود را به اسلام مبارز و سیاسی می‌داد و مذهب شیعه به مثابه یک ایدئولوژی مدرن به اینکه روحانیون تنها قشری در ایران بودند که در برابر غرب تسلیم نشده‌اند، لحن ضد مذهبی آنان را ملایم تر سازد و از سوی دیگر تلاش کرد روحانیون را قانع سازد که اتحاد آنها با روشنفکران تنها راه موثر برای به مبارزه خواندن حکومت استبدادی شاه است. [10]V از سوی دیگر به دلیل پائین بودن سطح سواد توده‌های مردم، «رابطه میان روشنفکر و توده، دچار اختلالی مداوم بود». اما آل‌احمد در دهه چهل نه تنها توانست جامعه روشنفکری را از انزوا بیرون کشد، بلکه فضای روشنفکری زمان خود و نسلهای جوان بعدی را زیرسلطه خود آورد و مرکز این تاثیرگذاری آل احمد در کتاب غریزدگی است. [11]V

در مجموع باید گفت که آل احمد نماینده نسلی از روشنفکران ایرانی بود که هم از لیبرالیسم و هم از سوسیالیسم سرخورده بودند. ناخشنودی وی از لیبرالیسم ریشه در این واقعیت داشت که غرب علی‌رغم قولی که برای پشتیبانی از دموکراسی می‌داد، همه آنچه که برای ایران به ارمغان آورده بود استعمار کهنه و نو و پشتیبانی از حاکمان خودکامه بود. همچنانکه سرخوردگی او از سوسیالیسم نتیجه توسعه‌طلبی شوروی، شکست سوسیالیسم موجود در برآورده ساختن وعده‌های خود و نگرش فرمانبردارانه رهبران حزب توده در برابر خواستها و سیاستهای شوروی بود. [12]V و در نهایت همه اینها سیر تحول در اندیشه وی و بازگشت به ریشه‌های اعتقادی و بومی جامعه خودی را در او زنده ساخت.

جلال آل احمد محصول فراز و نشیبهای یک جامعه رو به تحول بود با این حال، هیچگاه از تلاش برای رسیدن به هدف اساسی خود یعنی مبارزه با استبداد داخلی و سلطه خارجی و رسیدن به رشد و اعتلا، دست برداشت و هرگز تعصب خشک و بی‌نتیجه را بر تلاش برای رسیدن به حقیقت برتری نداد و به ما آموخت که به آرمانها بیش از " ایسم" ها وفادار بمانیم و از اعتراف به اشتباهات و تلاش برای جبران آنها نهراسیم، کما اینکه خود او در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکرد.

تاثیرگذاری وی بر حوزه ادبیات نیز در همین راستا به خوبی مشهود است، به نحویکه وی آغازگر راهی در ادبیات ایران بود که داریوش آشوری به زیبایی آن را چنین توصیف کرده است: «ادبیات روزگار ما با یک جهش از دوره هدایت به دوره آل‌احمد جهید، ادبیات سرخورده، غمگین و رنگ پریده بوف کوری ناگهان جای خود را به ادبیاتی ستیزنده و شتابنده و جهنده و پرغوغا داد. آل‌احمد بحث کهنه و لوس «هنر برای هنر» یا «هنر برای اجتماع» را رها کرد و مفهوم «مسئولیت نویسنده» را از سارتر الهام گرفت، نظریه‌ای که «مسئولیت» را جزء ذاتی کار نویسنده می‌داند نه چیزی افزون بر آن. آل‌احمد با پیش کشیدن این نظر درباره ادبیات حرکت و تکانی تازه را سبب شد و خودش همیشه پرچمدار این حرکت ماند. او سنگین‌ترین وزنه قلم در دوره خود بود و کمابیش همه نسل جوانتر را به اشکال مختلف تحت نفوذ خود داشت. نثر آل‌احمد هر چند در دست او بهترین سلاح کارش بود اما در دست مقلدانش لوس و بی روح می‌شد؛ زیرا این نثر و شیوه تنها یک شیوه و سبک نبود، یک شخص بود، "جلال آل‌احمد" بود [13]V.

پی نوشتها

- [1] - حسینی زاده، محمدعلی، **اسلام سیاسی در ایران**، قم: انتشارات دانشگاه مفید قم، 1386، ص 189
- [2] - آل احمد، جلال، **غرب زدگی**، تهران: رواق، ۱۳۵۶، ص ۲۸
- [3] - آل احمد، یک چاه و دو چاله، ص ۵۰
- [4] - آل احمد، غرب زدگی، ص ۱۶
- [5] - بروجردی، مهرزاد، **روشنفکران ایرانی و غرب** . تهران: فروزان روز، ۱۳۷۷ ، ص ۱۱۱
- [6] - بروجردی، همان، ص ۱۱۳
- [7] - آل احمد، جلال، **در خدمت و خیانت روشنفکران**، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷ ، ص ۲۵۴
- [8] - در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۱۷۵.
- [9] - آل احمد. همان، ص ۱۱۸
- [10] - بروجردی، همان، ص ۱۲۳
- [11] - مهدی زادگان، داوود، روشنفکران و مسئله آل احمد، **کتاب نقد**، زمستان ۱۳۷۸، شماره ۱۳
- [12] - حسینی زاده، همان، ص ۱۸۸
- [13] - دهباشی، علی، **یادنامه جلال آل احمد** ، انتشارات پاسارگاد، تهران: انتشارات به‌دید،